

## يار واقعى يعنى اين!

متن اصلى

عَنْ مَأْمُونِ الرَّقِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ سَيِّدِي الصَّادِقِ عِ إِذْ دَخَلَ سَهْلُ بْنُ الْحَسَنِ الْخُرَّاسَانِيُّ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ ثُمَّ جَلَسَ فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَكُمْ الرَّأْفَةُ وَالرَّحْمَةُ وَأَنْتُمْ أَهْلُ بَيْتِ الْإِمَامَةِ مَا الَّذِي يَمْنَعُكَ أَنْ يَكُونَ لَكَ حَقٌّ تَقْعُدُ عَنْهُ وَأَنْتَ تَجِدُ مِنْ شِيعَتِكَ مِائَةَ أَلْفٍ يَضْرِبُونَ بَيْنَ يَدَيْكَ بِالسَّيْفِ فَقَالَ لَهُ عِ اجْلِسْ يَا خُرَّاسَانِيُّ رَعَى اللَّهُ حَقَّكَ ثُمَّ قَالَ يَا حَنِيْفَةُ اسْجُرِي التَّنُّورَ فَسَجَّرْتَهُ حَتَّى صَارَ كَالْجَمْرَةِ وَابْيَضَّ غَلْوُهُ ثُمَّ قَالَ يَا خُرَّاسَانِيُّ قُمْ فَاجْلِسْ فِي التَّنُّورِ فَقَالَ الْخُرَّاسَانِيُّ يَا سَيِّدِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لِمَا تُعَذِّبُنِي بِالنَّارِ أَقْلِبُنِي أَقَالَكَ اللَّهُ قَالَ قَدْ أَقْلَبْتُكَ فَبَيْنَمَا نَحْنُ كَذَلِكَ إِذْ أَقْبَلَ هَارُونَ الْمَكِّيُّ وَنَعْلُهُ فِي سَبَابَتِهِ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ الصَّادِقُ عِ أَلْقِ النَّعْلَ مِنْ يَدِكَ وَاجْلِسْ فِي التَّنُّورِ قَالَ فَأَلْقَى النَّعْلَ مِنْ سَبَابَتِهِ ثُمَّ جَلَسَ فِي التَّنُّورِ وَأَقْبَلَ الْإِمَامُ عِ يَحْدِثُ الْخُرَّاسَانِيَّ حَدِيثَ خُرَّاسَانَ حَتَّى كَانَتْ شَاهِدٌ لَهَا ثُمَّ قَالَ قُمْ يَا خُرَّاسَانِيُّ وَانْظُرْ مَا فِي التَّنُّورِ قَالَ فَقُمْتُ إِلَيْهِ فَرَأَيْتُهُ مُتْرَبِعًا فَخَرَجَ إِلَيْنَا وَسَلَّمَ عَلَيْنَا فَقَالَ لَهُ الْإِمَامُ عِ كَمْ تَجِدُ بِخُرَّاسَانَ مِثْلَ هَذَا فَقَالَ وَاللَّهِ وَ لَا وَاحِدًا فَقَالَ عِ لَا وَاللَّهِ وَ لَا وَاحِدًا فَقَالَ أَمَا إِنَّا لَا نَخْرُجُ فِي زَمَانٍ لَنَا نَجِدُ فِيهِ خَمْسَةَ مُعَاضِدِينَ لَنَا نَحْنُ أَعْلَمُ بِالْوَقْتِ.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، جلد ٤٧، صفحه ١٢٤

مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهر آشوب)، جلد ٤، صفحه ٢٣٧

مأمون رقی گفت: خدمت حضرت صادق علیه‌السلام بودم که سهل بن حسن خراسانی وارد شده سلام کرده نشست. عرض کرد یا ابن رسول الله چه قدر شما رؤوف و مهربان هستید شما امام هستید چرا دفاع از حق خود نمی‌کنید با این‌که بیش از صد هزار شیعه‌ی شمشیر زن دارید.

امام علیه‌السلام فرمود: بنشین خراسانی خدا جانب ترا رعایت کند.

(سپس) به کنیزی به نام حنیفه فرمود تنور را بیفروزد.

تنور افروخته شد چنان‌چه یک پارچه آتش گردید و قسمت بالای آن سفید شد.

بعد امام علیه‌السلام رو به مرد خراسانی نموده فرمود: برو بنشین داخل تنور.

خراسانی شروع به التماس نموده (گفت): یا ابن رسول الله مرا به آتش مسوزان. از

جرم من درگذر خدا از تو بگذرد.

امام علیه‌السلام فرمود: ترا بخشیدم.

در همین موقع هارون مکی (در حالی که) یک کفش خود را به انگشت گرفته بود

وارد شد و عرض کرد السلام علیک یا ابن رسول الله.

امام علیه‌السلام فرمود: نعلین را از دست بیانداز برو داخل تنور بنشین.

(هارون مکی بلافاصله) نعلین را انداخت و داخل تنور نشست.

امام شروع کرد با خراسانی به صحبت کردن از جریان‌های خراسان مثل این‌که در

خراسان بوده.

بعد فرمود: خراسانی برو ببین در تنور چه خبر است.

(خراسانی گفت) به جانب تنور رفتم و دیدم (هارون) چهار زانو در تنور نشسته.

(سپس) از تنور خارج شد و به ما سلام کرد.

امام علیه‌السلام به خراسانی فرمود: از این‌ها در خراسان چند نفر پیدا می‌شود؟

خراسانی عرض کرد: به خدا قسم یک نفر هم نیست. نه به خدا یک نفر پیدا

نمی‌شود.

امام علیه‌السلام فرمود: ما در زمانی که پنج نفر یاور نداشته باشیم قیام نخواهیم

کرد. ما خودمان موقعیت مناسب را بهتر می‌دانیم.